



مخاطب این فیلم‌ودر کل فیلم‌هایی‌را که تابه‌حال ساخته‌اید،متعلق به چه‌طیفی‌از جامعه‌می‌دانید؟

فیلم‌های من اجتماعی هستند و گذشته از بحث مخاطب کودک که آن را هم داشته‌ام، فیلم اجتماعی طوری است که مخاطب خاصی ندارد و تمام گروه‌ها را شامل می‌شود.

اینکه می‌گویید تمام گروه‌های اجتماعی مخاطب هستند و من مخاطب خاص ندارم، تلویحا یعنی اینکه ماجرای شما مثل بعضی از فیلم‌های هنری نیست و به گیشه هم فکر می‌کنید.

فیلم‌های من با شرایط و هزینه‌هایی ساخته می‌شوند که حتی اگر به گیشه هم فکر نکنم هزینه ساخت آن برمی‌گردد، چون ما کارها را با هزینه خیلی پایینی تولید می‌کنیم. چه کسی هست که از مخاطب‌انبوه‌خوش‌نیایدونخواهد که آن را داشته‌باشد؟ اما من مساله مهم‌و اصلی‌ام آن نیست.

به جشنواره‌ها چطور؟ به این چیزها هم تا به حال فکر نکرده‌اید؟

اگر بگویم نه، کلیشه‌ای به نظر خواهد رسیدولی واقعا فکر نکرده‌ام. من تا به حال سرصردایی هم نکرده‌ام. فیلم هم ساخته‌ام که به جشنواره نبرده‌اند و یک کلمه حرفی نزده‌ام. من می‌دانم این سوژه‌هایی که روی آنها دست می‌گذارم طوری است که هر تهیه‌کننده‌ای سراغ‌شان نمی‌رود. به عبارتی من کاری را انجام می‌دهم که با منطق و ماشین حساب آدم‌ها جور در نمی‌آید، اما اعتقاد دارم که باید آن کار را بکنم.

آیا سینمای غیر تهرانی اساسا می‌تواند تجاری هم باشد یا لاقال جنبه‌های تجاری در آن دیده می‌شود؟

فکرمی‌کنم می‌تواند.

شیرینی گویش و سبک زندگی مردم بوشهر برای کسی که فیلم‌های شما را می‌بیند جذابیتی را ایجاد می‌کند. اما احتمالا این چیزها برای خود مردم بوشهر اینقدر بدیع نیست، چون آنها با همین چیزها زندگی می‌کنند. برخورد بوشهری با فیلم شما چطور است؟

بعضاً نقد دارند. مخصوصا به فیلم آخرم نقدهایی داشته‌اند. البته این منتقدان در اکثریت نیستند اما اقلیتی هستند که چنین بحث‌هایی دارند و نقدشان این است که مثلا می‌گویند چرا کاراکترهای سیاه‌پوست در فیلم‌هایت وجود دارند؟! نکند اینها غلط‌انداز بشوند و غیربوشهری‌ها فکر کنند ما سیاه هستیم. این قضیه خیلی آزار می‌دهد. من فکر نمی‌کردم حتی درصد کمی از آپارات‌ید در ذهن بعضی از همشهری‌هایم باشد، هرچند آنها عالی‌ترین سطح همشهری‌های من نیستند اما این نقد را به من دارند و این خیلی ناراحت‌کننده‌است.

به عبارتی بحث

درجه‌بندی شهرونها

برای آنها مطرح است...

بله آنها دلگیر هستند

که چرا سیاه‌پوست‌ها را به عنوان شهروند بوشهر نشان می‌دهم و اگر یکی از دور نگاه کند ممکن است تصور کند که بوشهری‌ها سیاه هستند. این همه سال گذشته و بعد از این همه جنبش‌های ضد آپارات‌ید که باعث سرنگونی رژیم‌های این چنینی شده‌اند، در عمل هنوز می‌بینیم این ریشه‌نخشکید، است و چیزهایی از آن باقی مانده و عده‌ای دل‌شان نمی‌خواهد که آنها را به سیاه‌ها منتسب کنیم، در حالی که سیاه‌پوست‌ها برای من زیبایی‌شناسی خیلی خاصی به لحاظ اندام و ادا و اطوار و فرم و رفتار و سکنات و وجنات‌شان دارند.

سطح دیگری از همین حالت را وقتی می‌بینیم که عده‌ای نگران نوع نمایش تصویر ایران در جهان هستند

بله ما در همه مقیاس‌هایمان چنین چیزهایی را داریم؛ حتی در مقیاس شهرستان‌ها، دهات یا یک کوچه... ما همه دل‌مان می‌خواهد چیزی بهتر از آنچه هستیم نمایش داده شویم چون آن چیزی که هستیم به نظرمان خیلی خجالت‌آور است.

اجازه دهید اینجا این سوال را هم بپرسم که آیا شما جزه‌بچه معروف‌های بوشهر هستید؟

نه نیستم.

به هر حال فیلمساز این شهر هستید...

بوشهر فیلمساز زیاد دارد. فیلم کوتاه‌ساز هم دارد و خیلی جایزه‌ها را برده‌اند و خیلی جاها دیده شده‌اند. خدا را شکر بوشهر نسبت به جمعیتش خیلی فضای هنری خوبی دارد و فیلمسازی هم در آن نهادینه شده‌است.

چرا چهار سال طول کشید تا «پاپ» اکران شود؟ دو سال و خرده‌ای که دنبال پروانه نمایش بودم، یک سال و خرده‌ای هم دنبال یک پخش خوب می‌گشتم.

فیلم‌های دیگری هم بوده‌اند که چنین مساله‌ای داشته‌اند. یعنی با پروانه ساخت فیلم بلند سینمایی تولید نشده‌اند اما در پخش به اندازه

احسان عبدی پور نویسنده و کارگردان «پاپ»

هنوز قصه‌هایش را در شهر خودش روایت می‌کند

دور از آپارتمان‌های تهران، نقد آپار تاید در بوشهر



میلاد جلیل‌زاده

روزنامه‌نگار

خیلی‌ها فجر سی‌ویکم را به یاد دارند که به سبب حضور نداشتن چهره‌های نام‌آور در آن، پیش از شروع، تصور می‌شد یکی از بی‌رق‌ترین ادوار این رویداد باشد. اما اتفاقا از میان آن همه فیلمی که در بخش مسابقه آن سال شرکت کرده‌اند، یکی از گمنام‌ترین فیلمسازها آمد و خارج از محاسبات، پدیده‌ای بدیع را مقابل چشم‌ها گذاشت به نام «تنهای تنهای تنها»، فیلمی که در بوشهر ساخته شده بود. آن هم با امکاناتی که در مقایسه با آثار معمول سینمای ما کمتر از هز ینه ساخت یک سکانس به حساب می‌آمد. او اما همه را غافلگیر کرد و یک لحظه سر ما را از اعماق اقیانوس کلیشه‌ها بیرون آورد تا نفس کنیم. بعد از آن احسان عبدی‌پور به یک نام تکنک‌وای پرانگیز تبدیل شد؛ تبدیل شد به کسی که همه منتظر بودند فیلم دومش را ببینند تا مطمئن بشوند آن همه خلاقیت و جذابیت، اتفاقی نبوده و می‌توان باز هم از کارگردانش این نوع فیلم‌ها را دید. اما فیلم دوم عبدی‌پور با اینکه تقریبا با فاصله ساخته شد، به این زودی‌ها روی پرده نیامد. با او نامهربانی‌های زیادی شد و ۶ سال طول کشید تا اثر بعدی‌اش، آن هم در گروه هنر و تجربه و با یک اکران محدود به نمایش درآید. در این میان فیلم «تیک‌آف» هم با عنوان بندی نام این کارگردان اکران شد اما وقتی خود عبدی‌پور بگوید نام حقیقی اثر من «آه‌ای عبدالحلیم» است و نمی‌خواستم در کارم از ستاره‌ها استفاده کنم و بعد از این هم نمی‌خواهم، یعنی «تیک‌آف» یا «آه‌ای عبدالحلیم» را برای بررسی و قضاوت درباره این فیلمساز نمی‌توان چندان مورد وثوق قرار داد. حالا ما «پاپ» بالاخره روی پرده آمده؛ مظلومانه، بدون چار و چنگال، بدون رانت اکران یا حتی حداقل استفاده از بهره‌های معمول، اما همانقدر شیرین و عمیق و لذت‌بخش که از پدیده نوظهور سال ۹۱ توقع داشتیم. گفت‌وگوی که با احسان عبدی‌پور درباره فیلم «پاپ» انجام داده‌ایم و آن را در ادامه می‌خوانید، پر است از غافلگیری‌ها، لحظات عمیق و چشم‌اندازهای تفکر برانگیز؛ درست مثل خود این فیلمساز و در ست مثل شهری که این فیلم را ساخته؛ یعنی بوشهر.

نمی‌شود و اکران‌های موردی می‌خواهند. من نمی‌دانم بقیه از هنر و تجربه چه تصویری دارند اما من که بازخورد خوبی از فضای آن گرفتم.

طی سال‌هایی که گذشت «بدرود بغداد»، «تنهای تنهای تنها» و «چند متر معذب عشق» تصمیم گرفتیم و قتم را صرف پله‌های وزارت ارشاد نکنم و بروم کارم را انجام بدهم. این مسائل که شما گفتید همه جزء چیزهایی است که خیلی می‌شنوم و هر بار به من می‌گویند، اما من به همه مقدسات قسم می‌خورم به چنین نتیجه‌ای نرسیده‌ام و اگر رسیدم به یادم می‌گفتم. تا این لحظه که با شما حرف می‌زنم جوابم در این رابطه منفی است.

فکر می‌کنم بله. این طور که شما تعریف کردید فیلم من هم مشمولش می‌شود.

خاورمیانه تنها سراسر زمینی در دنیا است که بومی‌هایش متشکل از طیف‌های نژادی مختلف، از بلوندهای چشم‌رنگی گرفته تا سیاه‌پوست‌ها و زردپوست‌های چشم‌بادامی هستند. بافت پیچیده خاورمیانه یک نسبت ذهنی خاص برای مردمش در رابطه با باقی دنیا شکل داده‌است. به عنوان کسی که فیلم «پاپ» را ساخته از شما می‌پرسم مردم خاورمیانه دنیا را چطور می‌بینند؟ ما خاورمیانه‌ای‌ها همیشه در نسبت با دنیا در موضع واکنش هستیم. «تنهای تنهای تنها» هم همین‌طور. خاورمیانه این شکلی است که همیشه یک اتفاقی در دوردست می‌افتد و ما منتظریم موجش فردا صبح به اینجا و مثلا به ایران برزند فقط این حرف‌هایی را که می‌نیزد نشر ندهید و آن را به گوش کسی نرسانید.

پس شما نسبت به زمزمه‌ای که حول و حوش ناهربانی وزارت ارشاد فعلی با فیلمسازی‌تان شده خوش‌بین هستید؟

این خوش‌بینی نیست؛ اما سینمای ما هم اینقدر سیستماتیک نیست که شما بتوانید سرنخ‌های آن را از یک بگتری بدو یابید تا اینجا که بتوانید به امید بعد چه می‌شود. کاش این طوری بود، ولی واقعا نیست. در سینمای ما همه چیز موردی است. هر فیلم یک مورد جدید است و یک پرونده‌نوه، هر موقعیتی یک موقعیت فردی است و هر شکستی یک شکست جمعی، هیچ چیز را نمی‌توانید منتسب به یک جریان بکنید. من این چنین فکر می‌کنم.

فیلم‌های ایزودیک معمولا در ایران خوب نفروخته‌اند.

در دنیا هم همین است.

به هر حال شما که کارتان ستاره هم نداشت، با ایزودیک کردن آن ریسک بالایی در فروش انجام داده‌اید. آیا از ابتدا هم به گیشه فکر نمی‌کردید؟

نه من واقعا به گیشه فکر نمی‌کردم. فقط به این فکر بودم که کارم را با بودجه اندکی بسازم و همین هزینه کم را بتوانم برگردانم. امیدوارم شما هم مرا شکیف نکندید به ماشین حساب بودن و اینکه کم کم اهل این حساب و کتاب‌ها بشوم. چون دنیا پر از آدم‌های جورواجور است و عده‌ای هم هستند که فیلمسازی را با همین سبکی که من دارم دوست دارند و من هم می‌توانم به همین سبک کار بسازم.

از اکران‌های دانشجویی‌تان چه بازخوردی گرفتید؟

باورم نمی‌شد اینقدر خوب باشند. غیر از محبت‌هایی که دارند و تعریف‌هایی که کردند، مرتب پیام داریم چرا فیلم‌مان فلان جا اکران

بخش‌هایی از منطقه که هیچ جنگی در آنها وجود ندارد؟

هر جا هم که جنگ وجود نداشته باشد پتانسیل آن را دارد و ظرف ۲۴ ساعت می‌تواند یک درگیری اتفاق بیفتد. ما خسته‌هستیم، ما صمدسال است درگیر جنگیم، بدون اینکه فتح و ثمره خاصی برای ما داشته باشد. ما تمام تمدن‌های مان در حال کوچک‌تر شدن هستند و اساسا همه چیزمان در حال کوچک شدن است.

فکر می‌کنید چرا بوشهر بالاترین آمار مهاجرت در ایران را دارد؟

این مساله را غیر از بوشهر، خوزستان هم دارد. چون بوشهر در کنار دریایی است که افق آن آنها ندارد و همیشه با رفت و آمدهای فیزیکی فرهنگ‌ها مواجه‌است. یک نکته دیگر هم هست و آن اینکه یک زمانی قبل از اینکه همه جا ماهواره داشته باشند، مردم این مناطق به همه چیز دسترسی نداشتند؛ اما هر چه جلوتر رفتیم فاصله ساختارهای زیستی این مردم با کلانشهرها بیشتر شد و کم کم یک آدم بوشهری که اینقدر به لحاظ ذهنی و جغرافیایی گستاخ بار آمده و آدم‌ها و چیزهای مختلف را دیده، وقتی در دوره‌ای مشاهده کن که افزایش شکاف طبقاتی مرتب دارد فاصله او با دیگر مناطق را بیشتر می‌کند، به این فکر خواهد افتاد که کوچ کند و برود. خوزستان هم مشمول همین قاعده‌است. شما فرض کنید خوزستانی باشید و فیلم‌های روز دنیا در سالی ۵۳ و ۵۴ در شهرستان‌تان روی پرده می‌رفته‌اند، رستوران‌های خوب و رفت و آمدهای خوب همه در شهر شما بوده‌اند. حالا پدر مادر شما می‌فشینند و از خاطرات‌شان می‌گویند شما فکر می‌کنی که هیچ وقت به آن دوره‌ان جایگاه بر نمی‌گردد، یا آن امکانات، به آن وضعیت زیستی بر نمی‌گردد، لاجرم در اینجا ممکن است به رفتن فکر کنی.

به نظر می‌رسد شما در فیلم‌های‌تان به کسانی که سودای مهاجرت دارند حق می‌دهید به این فکر بیفتند اما در نهایت نتیجه‌گیری می‌کنید که بهتر است بمانند.

صدا درصد. نتیجه‌گیری نهایی همین است. اما به هر حال بهانه‌های آنها هم درست‌است و دلایل قابل توجهی دارند. شما در فیلم یک نفر را می‌بینید که در بوشهر زندگی می‌کند و خب درآمدش از چه راهی است؟ او کپسول گاز را می‌آورد به در خانه‌ها و به همسایه‌ها می‌فروشد. دیگر از این مستقیم‌تر هم می‌شد کنایه زد به شرایط جوانی که در منطقه گازخیز و نفت‌خیز کشور زندگی می‌کند و اوضاع مالی



آقای «پاپ» به کارگردانی احسان عبدی‌پور

مناسبی ندارد؟ او اینقدر قطره‌چکانی باید از این همه ثروت بهره‌برد و شهرش جزء آخرین شهرهایی باشد که سهمی از چنین ثروتی می‌برد. اینها بهانه‌های قابل توجهی برای رفتن دارند اما واقعا به آنجا هم که می‌روند هیچ اتنوپایی در انتظارشان نیست و اتفاق خاصی برای‌شان نمی‌افتد که بخوانند تمام زندگی‌شان را عوض کنند.

آیا با این فیلم می‌خواستید بگویید سیاه‌پوست‌های ایران هم مثل سیاه‌پوست‌های کشورهای دیگر دچار مشکلات تبعیض نژادی هستند؟

اتفاقا نه. در فیلم جمله‌ای هست که می‌گوید «اگر اینکه سر راه‌مان نباشد، رنگ پوست‌مان یادمان می‌رود» این را گذاشتم که تصور نشود چنین چیزی یک اتفاق رایج است، بلکه قصه‌ای است که من ساختم. اما متاسفانه وقتی شروع به نمایش کار کردم دیدم این چیزها هم هست؛ اما کسی عنوان نمی‌کرد و پیش نیامده بود که بروز داده شود. این نکته در پیوند با جوابی است که به یکی از سوال‌های ابتدایی‌تان دادم و گفتم بعد از اکران فیلم با چنین نقدهایی روبه‌رو شدم. اول این بود که اصلا چنین چیزهایی وجود ندارد و من دارم قصه‌ام را می‌گویم. کار را ساختم، اما الا آن که کار تمام شده و دارد اکران می‌شود می‌فهمم که وجود دارد.

ایده اولیه «پاپ» از کجا آمد؟

ایده اولیه از یکی از بازیگران خود این

کار شکل گرفت، یعنی پدر خانواده، ایشان یک روز به من گفت که خوشحال است چون دخترخاله‌اش رفته فینال مسابقات تنیس ویمبلدون (Wimbledon Championships) از او پرسیدم که جریان چیست و فهمیدم یک سیاه‌پوست زن آمریکایی به فینال مسابقات تنیس ویمبلدون رفته‌است. بعد دیدم هرچند این حرف را به شوخی می‌زند اما ته دلش خودش را قبل از اینکه به هر دار و دسته دیگری متعلق می‌داند، به دار و دسته سیاهان جهان متعلق می‌داند و انگار همه سیاهان همین هستند و درگیر این مساله‌اند؛ شاید حتی بعضی مسائل‌شان مثل هم نباشد، مثلا در بوشهر با این مشتقات زندگی نمی‌کنند. همین ایده مرکزی و اولیه‌ام شد برای اینکه به قصه «پاپ» برسم.

چه فیلم‌هایی برای

ساختن کار روی شما

تاثیر گذاشتند؟

فیلم‌های زیادی روی هر آدمی تاثیر می‌گذارند و روی من هم همین‌طور؛ ولی اینکه مستقیما برای این فیلم یک سری فیلم خاص را ببینم، نه چنین کاری نکردم.

فیلم‌های زیادی طی این سال‌ها درباره سیاهان ساخته شده‌اند...

این فیلم‌ها روی من تاثیر گذاشته‌اند و از روی ذهنم عبور کرده‌اند اما این تاثیرات جذب من شده، نه اینکه مستقیما بخوام گرتبه‌رداری می‌آیند

از خاورمیانه‌ای بودن و جهانی بودن فضای فیلم ما حرف زدیم، اما در کنار آن، شما یک کلوزآپ شما ستانی می‌روی تک تک آدم‌هایمان را دید.

شخصیت‌های پاپ ما به اصلی طراحی‌شان را از فضای واقعی و بیرونی گرفته‌اند؟ آدم‌های «پاپ» از کجا آمدند؟

نه اینها همه‌شان برای این داستان ساخته شده بودند اما فقط قضیه آن دختری که به جای خودش یک دختر سفیدپوست را به قرار عاشقانه‌اش می‌فرستد، از نمایشنامه‌ای متعلق به آئول فروگارد به نام «پیوند خونی» آمده. در آن نمایشنامه دو پسر که برادر هستند و یکی سفید و یکی سیاه است، چنین می‌کنند و برادر سیاه که با دختری به‌طور تلفنی ارتباط برقرار کرده و علاقه‌مند شده، برادر سفید را سر قرار می‌فرستد. البته آن نمایشنامه قصه‌اش خیلی فرق می‌کند اما ما همین قسمت را گرفتیم و برای کارمان استفاده کردیم.

یک دیالوگ در بخشی از فیلم‌تان هست که یک سیاه‌پوست می‌گوید «اگر پدر جدا می‌گردد یک آمریکایی می‌افتاد، الا من دست‌کمش در تیم لیکرز بازی می‌کردم» این دیالوگ را صرفا برای طنز می‌گفتید؟

نه صرفا برای طنز نبود. سرنوشت سیاهان به همین سادگی عوض می‌شد. همه‌شان را در یک کشتی می‌ریختند و آنها را به جاهای مختلف می‌بردند. یکی ممکن بسود بیاید سمت ایران، یکی برود عربستان، یکی سمت انگلستان، یکی آمریکا و... سرنوشت آنها با یک جابه‌جایی عوض می‌شد. آنها سرنوشت

تاریخی‌شان در همین جابه‌جایی‌های رندوم عوض شد.

انتخاب مکزیک به عنوان کشوری که میزبان ريوکاپ است، آیا به بحث مهاجرت که آن کشور هم درگیر آن هست، ارتباطی ضمنی و کنایی داشت؟ به خاطر همین حال و احوال این چنینی مکزیک بود که آنجا را انتخاب کردم. می‌خواستیم نشان بدهم اگرچه یک نفر دارد فرار می‌کند و می‌خواهد برود به جایی دیگر؛ اما کسی که در آنجا هست هم دارد فرار می‌کند تا به جای دیگر برود. همه مهاجرت‌ها چنین هستند. یک افغانی دلش می‌خواهد بیاید به ایران، یک ایرانی دلش می‌خواهد برود به ارمنستان، یک ارمنی می‌خواهد به آلمان برود و... یک مطایبه این چنینی هم بود و البته کارکرد آن چندان گسترده نیست ولی به آن فکر کردم.

«پاپ» بین سه فیلمی که تابه‌حال ساخته‌اید از نظر خودتان چه جایگاهی دارد؟

فیلم کلوزآپی است و از این جهت دوستش دارم. اورجینال است و این را هم خیلی دوست دارم ولی نمی‌توانم بین فیلم‌هایم مسابقه بگذارم و یکی را برنده اعلام کنم.

نکته بدیعی که در فیلم اول شما وجود داشت بوشهری بودن آن بود. بعد از ساخت سه فیلم در این فضا آیا نگران نیستید به تکرار خودتان و به کلیشه بودن متهم شوید؟

لهجه و لوکیشن نیست که تکرار می‌آورد، قصه است که تکرار می‌شود. باید جهان قصه‌ات عوض شود تا از تکرار قرار کنی و گرنه شهری مثل بوشهر معادل کشوری مثل ولز است. آیا در ولز باید فقط یک فیلم بسازند چون کوچک و جمع و جور است؟ نه، فقط باید جهان روایت تو عوض بشود تا دچار تکرار نشوی.

شما تجربه‌های خاصی از همجواری با عابران نیمه شب تهران و کسانی که در پارک‌ها یا مرقد امام می‌خوابیدند هم دارید. نمی‌خواهید بعد از این، فیلمی هم در باره آن فضا بسازید؟

من خودم هم در مرقد امام خوابیده‌ام. تجربه‌های دیگری هم نزدیک به این فضا داشته‌ام. البته نه کارتن خوابی اما مثلا من سرباز بودم و پادگان، از ۹ شب به بعد ما را راه نمی‌داد. برای همین می‌رفتم که آنجا بخوابم. یا مثلا آخر هفته‌ها چهل و هشتی می‌گرفتم (مرخصی ۴۸ ساعته سربازان) که با بچه‌ها بیاییم بیرون و این طرف و آن طرف تهران را بگردیم و تو وقتی شب ساعت ۹ به پادگان نمی‌روی، باید بروی و در حرم بخوابی. از این کارها کرده‌ام.

آیا تصمیم ندارید درباره این فضاهای پایتخت هم فیلمی بسازید؟

چرا قصدش را دارم. آن قطاری که به مرقد امام می‌رفت، از شهری که کرد می‌شد فقط یک ایستگاه بود به نام حرم مطهر و هر کس که در آن ساعت داخل آن قطار بود از شهری که گذشته بود، یعنی می‌خواست برود حرم و بخوابد. یکی کیف ساسمنت در دست داشت و کت و شلوار شکیلی پوشیده بود، طوری که معلوم می‌شد دانشجوی یک رشته تخصصی در دانشگاه



در فیلم جمله‌ای هست که می‌گوید «اگر آینه سر راه‌مان نباشد، رنگ پوست‌مان یادمان می‌رود» این را گذاشتم که تصور نشود چنین چیزی است که من ساختم. اما متاسفانه وقتی شروع به نمایش کار کردم دیدم این چیزها هم هست؛ اما کسی عنوان نمی‌کرد و پیش نیامده بود که بروز داده شود

است، یکی دیگر داشت جزوه‌هایش را می‌خواند، یکی سن و سال بالایی داشت و گوشه‌ای کز کرده بود یا یک نفر ارامی دیدید که سبیل‌هایش تاجانه پایین می‌آمد و معلوم بود که جزه‌چپ‌های قدیم است و می‌رقیم تا بخوابیم و همه‌دیگر را مجددا داخل حرم می‌دیدیم. این رفت و آمدها ما چراها داشت و در آن، هم خنده هست و هم بغض. من همیشه به مسافران آن قطار فکر می‌کنم، به آن ترکیب نامتجانسی که همه به یک سمت می‌رفتند تا بخوابند.

بودجه فیلم «پاپ» را از کجا تأمین کردید؟

کار را با پول خانه و ماشین بردارم ساختم و هنوز هم خانه و ماشین ندارم.

شما «تیک‌آف» را بعد از «پاپ» ساختید...

اسم آن فیلم «آه‌ای عبدالحلیم» بود. این اسمی که گفتید را من روی کار گذاشتم...

بله، در «آه‌ای عبدالحلیم» شما از ستاره‌ها استفاده کردید و این فیلم با اینکه بعد از «پاپ» ساخته شد، زودتر روی پرده رفت. آیا این تجربه باعث نشده شما بخوانید سمت استفاده از ستاره‌ها برود؛ یا همان فضای اول را بیشتر دوست دارید؟

من همان فیلم را هم خودم می‌خواستم با بازیگران بومی کار کنم اما گروه تولید اصرار کردند کار به این شکل انجام شود. من بعد از این هم به همان فضای استفاده از بازیگران بومی باز خواهم گشت و تمرکزم را روی همان بچه‌های بوشهر می‌گذارم.

قصد برگشتن به تئاتر را ندارید؟

اینقدر دلم می‌خواهد که حد ندارد. امیدوارم این اتفاق بیفتد و می‌دانم که یک روز می‌افتد. در حال حاضر مشغول ادبیات هستم اما درباره انتشار رمان یا داستان کوتاه، در حد مجلات ادبی کار کرده‌ام و هنوز سمت کتاب نرفته‌ام. این فعالیت‌هایی است که در حال حاضر مشغول آنها هستم.